

لباس‌های چین دار یا تورهای صورتی و آبی همراه کفش‌های چرم خردار را یک طرف چیده‌اند. کمی آن طرف‌تر قلاده‌های چرم و طلایی رنگی آویزان است. غذاهای درجه‌بک خاص تهیه‌شده از فلان ماهی یا غلات و ویتامین‌های گران قیمت خارجی برای

تغذیه‌سگ‌ها و گربه‌های خاص در بسته‌های شیک و چشم‌نواز بدجور خودنمایی می‌کند. گربه خیل چشم‌آبی سفید و پشمالو داخل قفس زیبایی آرام گرفته؛ فقهسی که هیچ چیز کم ندارد؛ از وسیله برای بازی و پریدن گرفته تا غذای درجه‌یک و ظرف آب لاکچری. چشم‌های گر به خیره می‌شود به هر خریداری که وارد فروشگاه لوازم حیوانات می‌شود. هر کس هم که از کنار قفس این گربه رد می‌شود، ذوق‌زدگی‌اش را با جملاتی بیجان می‌کند. آشنایی با دغدغه‌هایی از جنس تحریم و مشکلات واردات غذای سگ و گربه، گرانی داروها و خلاصه شناخت بیشتر از روحیات کسانی که در اوضاع اقتصادی نامناسب این روزها، به راحتی برای حیوانات خانگی شان «گراف» هزینه می‌کنند و ابایی از اعلام آن هم ندارند و خلاصه رفتارهای عجیب و غریب، وابستگی‌های عاطفی و محبت‌های اغراق شده برخی افراد به حیوانات خانگی‌شان، حاصل نیم‌روز حضور ما در چند کلینیک و فروشگاه لوازم حیوانات خانگی است. در ابتدای صبح وارد یک کلینیک درمانی حیوانات در بولوار هاشمییه می‌شویم. منشی این کلینیک که قرار و مدار ویزیت‌ها را ردیف می‌کند، هم هندزفری به گوش دارد و هم مشغول بازی با گوشی تلفن‌ش است. ورود ما آن هم بدون حیوان چندان برایش مهم نیست. اما وقتی می‌گوییم از روزنامه آمده‌ایم و قرار است از این مرکز برای روز دام‌پزشک گزارشی تهیه کنیم، می‌گوید: «عزیزم اینجا محیط خاصی به و هر کی هر کی نیست بری داخل. آقای دکتر هم نیستند و عصر شش‌سرف می‌آیند. از روزنامه هستی که باش! من نمی‌تونم وقت آقای دکتر رو برای بازدید شما بگیرم. شما عصر بیا اگه اجازه دادند، برو مرکز رو ببین.» حرف‌هایش هنوز تمام نشده که دختری گربه‌به‌بغل وارد می‌شود و خانم منشی خیلی سریع تغییر لحن می‌دهد و مقابل دختری می‌ایستد و می‌گوید: «سلام، نازی کوچولو چطور؟»

بیماری‌دیدی

مقصود بعدی، کلینیکی در محدوده بولوار سجاد است. صدای چند سگ و گربه، نواز صدایی است که در بدو ورود به گوش می‌رسد. منشی بخش درمانی، سگ پشمالوی کوچکی دارد که چشم‌هایش پشت موهای بلندش پنهان شده است. خانم منشی گاه و بیگاه با دو دستش فرقی برای موهای سگش باز می‌کند تا حداقل چند ثانیه چشم‌های گرد و قهوه‌ای سگش دور و بر را ببیند. برخلاف مرکز قبلی، خانم منشی، بعداز هماهنگی با مدیر این مرکز درمانی، اجازه می‌دهد برای گزارش حضور داشته باشیم. چند دقیقه‌ای آمدن ما نگذشته است که دختری جوان در حالی که سگ بزرگش را در آغوش دارد، دوان‌دوان پله‌ها را طی می‌کند و خودش را به سرعت برقی و باد به ما می‌رساند؛ «سلام، آقای دکتر اومدنم؟ ندی حالش خوب نیست»

استرس از سر و روی دختری می‌بارد. خانم منشی هم با دیدن چشم‌های قرمز و خسته دختر متوجه استرس او می‌شود و دست از نوازش سگش برمی‌دارد و به سمت دختر جوان می‌رود. به نوازش «ندی» می‌پردازد و می‌گوید: «الهی بگردم. چطور دیدی؟» سگ بی‌حال‌تر از آن است که واکنشی از خودش نشان دهد. سرش را روی شانه دختر گذاشته است و در مقابل نوازش‌های خانم منشی واکنشی نشان نمی‌دهد. اضطراب دختر جوان زیاد است. ترجیح می‌دهم قدری با او هم کلام شوم:

چرا اینقدر نگرانی؟ به نظرم سگت فقط خواب

آلوده...

با نگاهی متعجب و چشم‌هایی بغض‌آلود می‌گوید: «الهی مامان بمیره برات! خانم، من ندی رو بزرگ کردم و از بچگی با من بوده. دوسه‌روزه حالش خوب نیست. من می‌فهمم که درد داره. الان چندروزه از خورد و خوراک افتاده و چیزی نخورده. فقط یکم حواسم بهش نبود؛ معلوم نیست چه هله‌هوله‌ای تو ویلا شکار کرده و خورده که این‌طور بی حال افتاده رو دستم.» دختر هنوز برای معاینه نیامده و آرام آرام سنگینی سگ، دست دختر را خسته می‌کند. این را می‌شود از تغییر چندباره دستی که تدی را در آغوش گرفته متوجه شد، اما دوست ندارد سگش را از خود دور کند. در همین حین، خانم دیگری وارد کلینیک می‌شود. او هم استرس دارد، اما هیچ حیوانی همراهش نیست. به محض وارد شدن سراغ همان دختر و سگ بیمار‌ش می‌رود. با دستش سگ را نوازش می‌کند و رو به دختر جوانی که سگش را در آغوش گرفته است، می‌گوید: «چی شد؟ دکتر کجاست؟ نبوده هنوز؟»

با راهنمایی مسئولان کلینیک، دختر و سگش به اتاق معاینه می‌روند. هنوز آنجا نرسیده که سگ خراب کاری می‌کند. دختر چند دستمال کاغذی برمی‌دارد تا روی سرزمین‌ها بیندازد. همان‌طور که دستمال‌ها را روی زمین می‌اندازد، چشم‌های نگران‌ش را پشت لحن تند کلام‌ش مخفی می‌کند و به سگ می‌گوید: «مامان جان! این چه کار بسود کردی؟ هزار بار بهت نگفتم وقتی می‌برم‌ت بیرون مؤدب باش!» دختر

جوان هنوز مشغول مؤاخذه است که خانم تازه‌رسیده، ماینجیری می‌کند و می‌گوید: «خواسش نبوده؛ مگه نه خاله‌چونم؟!» بالاخره دکتر وارد اتاق معاینه می‌شود و بعداز احوالپرسی، سگ را روی تخت معاینه می‌گذارد و با سؤالاتی جویای حال و روز سگ می‌شود. بعد از معاینه، تشخیص دکتر دام‌پزشک مسمومیت غذایی‌است و برای سگ سرم درمانی تجویز می‌کند؛ «چیز خاصی نیست. مسموم شده. فکر کنم امروز و امشب دو بار سرم بزئیم خوب می‌شه.» بعد از تجویز دارو دکتر مشغول پیداکردن رگ در بدن سگ است. او سگ را نوازش می‌کند و دستش را لای موهای طلایی دست سگ می‌برد و می‌گوید: «سگ‌های گلدن جزو سگ‌های مهربون هستند. اون قدر خوب‌اند که حتی اگه جوجه‌اردکی دور و اطرافشون باشه، از اون‌ها سرپرستی می‌کنند.» تمام تمرکزمان روی وضعیت سگ در زمان وارد کردن سرم تزئز سوزن سرم است. چشم‌هایمان را میخکوب دست‌هایش کرده‌ایم. دختر کنار تخت ایستاده و سر سگ را در آغوش گرفته است و سگ را نوازش می‌کند؛ «الهی فداش بشم مامان جان.» دکتر با همان دست‌های نوازشگرش در یک حرکت سریع سرنگ را وارد رگ سگ می‌کند، آن قدر متبحرانه که آب از آب تکان نمی‌خورد و سگ فقط یک لحظه سرش را از روی شانه دختر برمی‌دارد و نگاهی به سمت دکتر می‌کند و دوباره سرش را روی شانه‌دختر می‌گذارد.

سختی سرم زدن به یک گربه پریشان!

کار دکتر تقریباً تمام شده و در حال تنظیم قطره‌چکان سرم است تا میزان کافی دارو از سرنگ به دست سگ وارد شود. از دام‌پزشک درباره سختی‌های تزریق دارو و به حیوانات می‌پرسیم. او دردرس و سختی تزریق دارو را بیشتر مربوط به گربه‌ها می‌داند و می‌گوید: «یک گربه وحشی بی‌اصاب هم خودش هم صاحبش و هم ما رو اذیت می‌کنه. چند هفته قبل یک نفر یک گربه آورد و قرار بود به گربه دارو تزریق کنم؛ با اینکه دو نفر از مردهای داخل کلینیک و صاحبش، او رو گرفته بودند، دست همه ما رو با پنجه‌هاش زخمی کرد. معمولاً بین گربه‌ها، نژاد پرشین گربه‌های آرام‌تری هستند، اما به‌طور کلی گربه‌ها بیشتر از بقیه حیوانات اذیت می‌کنند.»

حیوانات خانگی در اتاق‌های معالجه

نیم‌روزی در کلینیک‌های دام‌پزشکی و روایت‌هایی از هزینه درمان و غذای حیوانات



سلفی با ایگوانای سبزخوش‌رنگ

«آقای دکتر اتاق کناری یک ایگوانا آوردند.» یکی از پرسنل اطلاعات به دکتر این خبر را می‌دهد. حیوانی که روی تخت معاینه گذاشته‌اند، شباهت زیادی به مارمولکی عظم‌الجنه و سبز رنگ دارد. دختر دیگری کنار تخت این مارمولک بزرگ سبز رنگ ایستاده است. او هم نگران حال و روز حیوانش است. دوست ندارد حیوانش را مارمولک بنامیم. می‌گوید: «منی‌دونم چرا هر کس این حیوون رو می‌بینه یاد مارمولک می‌افته. این که مارمولک نیست! فقط شبیه‌مارمولکه. این یک ایگواناست. یک جور خزنده‌است.»

او نیز به همراه خواهرش به این مرکز درمانی آمده تا حیوان خانگی‌اش را درمان کند. هنوز دکتر نیامده و او نیز مشغول نوازش و آرام کردن ایگواناست. انگار آرامش دادن به حیوان قبل از آمدن دام‌پزشک یک قانون نانوشته میان تمام صاحبان حیوانات است. دکتر برای آماده‌شدن معاینه ایگوانا باید دست‌هایش را بشوید تا عفونت‌های سگ، به حیوان دیگری منتقل نشود.

دکتر می‌گوید: «هاند معاینه یک بیمار باید در معاینه حیوانات نیز اصول بهداشتی رو رعایت کرد تا بیماری‌های مشترک بین انسان و حیوان منتقل نشه.» تا آماده‌شدن دکتر، فرصت برای مراجعان و دیگر پرسنل بیمارستان فراهم است تا ایگوانای سبز رنگ این دختر را ببینند و حتی تقاضای عکس سلفی با او را مطرح کنند!

دختر جوان دل و دماغ پاسخ دادن ندارد و فقط نگران حیوان روی تخت است. می‌گوید: «الهی بمیرم؛ حال نداره. رنگش با دیدن مردم پریده. توی خونه رنگ سبزش خیلی قشنگه اما الان سبیز کم رنگ شده.» دستش را آرام روی بدن سبیز حیوان می‌کشد. ایگوانا با دم بلندش، تمام‌تخت را گرفته است و دختر با وسواس خاصی سعی می‌کند تمام بدن حیوان گربه وحشی بی‌اصاب هم خودش هم صاحبش را نوازش کند. پاهای ایگوانا ناخن‌های بلند و تیزی دارد و دختر بدون توجه به ناخن‌های حیوان، آرام پنج انگشتش با دست حیوان را میان دستش می‌گیرد. او همچنان مشغول نوازش است که دام‌پزشک وارد اتاق می‌شود و سلامی بلند و پرانرژی به همه می‌دهد؛ حتی به ایگوانا! با دو دستش ایگوانا را بلند می‌کند و سر جانور را که بی شباهت به سر مار نیست، مقابل صورت می‌گیرد و می‌گوید: «چطور ی سبیز

خوشگل.» به قول خودش، دام‌پزشک باید همه حیوانات را دوست داشته باشد و از حیوانات نترسد تا در کارش موفق باشد. دکتر، آرام ایگوانا را روی شانه‌اش می‌گذارد و سؤالاتی درباره حیوان و اینکه چه مشکلی دارد، می‌پرسد. دختر می‌گوید: «کلوچه (ظاهر نام خانگی ایگواناست) چندروزه خوب غذا نمی‌خوره. قبلاً کدو و کاهو که برارش می‌گذاشتم، راحت می‌خورد اما الان زیاد اشتها نداره. کم خوراک شده.» دختر برای توضیح بیشتر، دم باریک و بلند حیوان را می‌گیرد و با نشان دادن انتهای دم حیوان، حرف‌هایش را ادامه می‌دهد: «بناچارو نگاه کنید. مشخصه که عفونت گرفته. آقای دکتر من می‌ترسم دوباره قانقار یا گرفته باشه. اگه دوباره قانقار یا گرفته باشه، چه کار کنم؟ اون دفعه که قانقار یا گرفت، ۱۲ سانت از دمش افتاد، واقعا می‌ترسم که دوباره مریض بشه و دمش رو از دست بده.» همان‌طور که نگران از دست دادن دم حیوان است از دام‌پزشک درباره داروهایی که قرار است به خورد حیوان بدهند، می‌پرسد؛ «آقای دکتر قراره چی تجویز کنید؟ کلوچه خیلی حساسه؛ یعنی راستش خیلی می‌ترسه،

از بیرون رفتن و دیدن آدم‌های جدید می‌ترسه، چه برسه که بخواد بهش آمپول بزئید، رنگش رو نگاه کنید. رنگش تو خونه سبز خوش‌رنگه اما الان چون بقیه رو دیده، کم‌رنگ شده.» دختر حیوان را آرام روی تخت می‌گذارد و با دستش بدن و تاج خاردار روی سرش را کامل بررسی می‌کند؛ «چیز خاصی نیست. نگران نباش. یک محلول شست‌شو می‌نویسم. از داروخانه پایین بگیر و بیار تا تهت بشو بدم باید چه کار کنی. فقط روزی دو تا سه بار باید دمش رو داخل محلول بگذاری. یک هفته دیگه دوباره برای معاینه بیارش.»

دکتر به معاینه ادامه می‌دهد و می‌گوید: «باید هر روز مراقب غذا و پوست بدنش باشی. هر روز پوست بدنش رو با دستت ماساژ بدی. به بررسی کن. اگه احساس کردی زیر پوستش زبره یا احیاناً غده‌هست، خطرناکه و حتماً فوری بیارش. قبلاً از بدنش تصویربرداری شده که ببینی مشکل داخلی داره یا نه؟» این عفونی که دمش گرفته، ممکنه به بدنش زده باشه. برای همین باید حواست جمع باشه»

دختر جوان همان‌طور که مضطرب به نظر می‌رسد، ادامه می‌دهد: «آره، هفته قبل از کل بدنش تصویر گرفته شد و مشکلی نداشت. الان

هم بیشتر نگران دُمش هستم.»

کاش مار پیتون داشتم!

دختر و دکتر از اتاق معاینه خارج می‌شوند و خانم همراه می‌ماند تا مراقب حیوان باشد. حیوان هیچ تکانی نمی‌خورد. پوزه مارمانندش را مستقیم و بدون چرخش رو به دیوار اتاق معاینه ثابت نگه داشته است. خانم همراه تا آمدن دکتر و صاحب ایگوانا، دست به کار می‌شود تا با نوازش حیوان، او را از افسردگی دور کند. دستش را جلو می‌برد و ایگوانا را از روی زمین برمی‌دارد و او را روی سرش می‌گذارد؛ «الان مامان می‌آد.»

از او درباره علاقه خواهرش به حیوان می‌پرسیم و می‌گوید: «خواهرم از بچگی حیوان دوست داشت. بچه‌تر که بود یک لاک‌پشت داشت. علاقه‌اش خیلی زیاد بود. خواهرم خیلی به خزنده‌ها علاقه‌داره. چند بار به مادرم گفته دوست دارم مار داشته باشه. هر کار کرد، مادرم راضی نشد مار بخرد.»

تعجب ما که بیشتر می‌شود، موبایلش را از داخل کیفش در می‌آورد تا عکس‌هایی از خواهرش و علاقه‌اش به مار نشان دهد. تصویری که نشان می‌دهد، عکس خواهرش با یک مار با قطر حداقل ۲۰ سانتی‌متر و قد ۲متری است. مار را روی شانه‌اش گذاشته و با آن عکس گرفته است. چهره خواهرش داخل عکس خندان است و یک دست، سر مار پیتون را که روی شانه‌اش چنبره زده، گرفته است. همان‌طور که عکس را می‌بینم، خواهرش حرف‌ها را ادامه می‌دهد؛ «باید عاشق حیون‌ها باشی، و گر نه نمی‌تونی حیوون نگه داری. خواهر من هم فقط خزنده‌ها رو دوست داره. اصرارش برای خرید پیتون اثر نداشت و دست آخر مادرم راضی شد این ایگوانا رو بخره. وقتی ایگوانا رو خرید، یک ماهه بود و ۲۰سانت قد داشت. الان ۳سال و یک‌ماهه شده و یک متر و ۱۰ هم قد داره. راستش من هم از این ایگوانا خوشم اومده و الان همه خانواده با این حیوون دوستیم. بعضی وقت‌ها داخل اتاق راه می‌ره یا روی مبل یک گوشه می‌نشینه. حیوون اون قدر زرنگه که هر وقت کثیف کاری داره، دهنش رو خم می‌کنه و خواهرم می‌فهمه باید ببرش حمام. هر دفعه که کثیف کاری می‌کنه، باید بشویریمش. آکواریومی هم که داره، بزرگه و بعضی وقت‌ها که مهمون داریم، داخل آکواریوم می‌گذاریمش که مهمون‌ها نترسن.»

حرفه برای خانم‌ها هم سختی‌هایی دارد؛ ممکن است خانمی با حیوانات مشکل نداشته باشد اما به‌خاطر جثه ظریف زنانه در کار دچار مشکل شود. مثلاً خانمی را می‌شناختم که برای کمک به وضع حمل یک گاو یا اسب، زیر پایش چهارپایه می‌گذاشت. البته همین خانم با همین شرایط و به‌خاطر دوست‌داشتن کارش، حالا یک جراح حادق دام‌های بزرگ مثل گاو و اسب شده است.

خانم دکتر هم خاطره زیاد دارد اما ترجیح می‌دهد درباره سؤالات مردم در مواجهه با او و شغلش سخن بگوید: بعضی وقت‌ها مردم وقتی متوجه می‌شوند دام‌پزشکم سؤالات عجیبی می‌پرسند؛ مثلاً بارها پرسیده‌اند با سوسک‌ها هم دوست هستیم؟! و وقتی می‌فهمند از سوسک می‌ترسم، تعجب می‌کنند. او با خنده ادامه می‌دهد: گفته‌اند دام‌پزشک، نه حشره‌پزشک! مگر نمی‌شود که یک دام‌پزشک از سوسک بت‌رسد؟!

ایگوانا واجب‌تراز عشق!

همان‌طور که حرف می‌زدند، ایگوانا با ناخن‌های بلند و تیزش، مشغول بالا رفتن از روی شانه‌های دختر جوان است. او را از روی سرش برمی‌دارد و دوباره روی میز می‌گسازد و می‌گوید: «وایبل بعضی از در و همسایه‌ها و فامیل که متوجه کلوچه شده بودند، به خواهرم کنایه می‌زدند که "این هم شد حیوون که نگه می‌داری؟ حداقل سگ یا یک گربه پشمالو بگیر." اما خواهرم واقعا خزنده‌ها رو دوست داره. پارسال یکی اومد و گفت کلوچه رو ۷میلیون می‌خره اما خواهرم نفروخت، چون واقعا دوستش داره. حتی اگه جایی برسه که بین عشق و کلوچه مجبور بشه یکی رو انتخاب کنه، من مطمئنم کلوچه رو انتخاب می‌کنه. واقعا هر حیوونی که وارد یک خونه می‌شه، با خودش علاقه هم ایجاد می‌کنه.» دوباره با دستش، پوست سبز کلوچه رو نوازش می‌کند و می‌گوید: «حس خوبی داره وقتی پوستش رو دست می‌زنم؛ بیا شما هم دست بزین و حسش کن.»

تصور اینکه این پوست زمخت را لمس کنم، ترس می‌اندازد به جانم. خواهر کوچک‌تر همچنان روی دور تعریف است؛ «یک هفته‌ای هست که پوست انداخته و این پوستش تازه‌است.» پوستی سرد که در نزدیکی سرش با خارهای پشت گردش درشت می‌شود. این کل تعریفی است که از چندثانیه دست‌زدن به این مارمولک بزرگ می‌توان درساره ایگوانا بیان کرد. از دکتر علت سردی بدن ایگوانا را سؤال می‌کنیم و او می‌گوید به‌خاطر خونسردی حیوان، پوست بدنش سرد است.

قبل از رفتن سری به اتاق تدی می‌زنیم. هنوز مقداری از سرشش مانده. صاحب تدی انگار به آرامش بیشتری رسیده است. او با نگاهی کنجکاو از ما دربارہ مشترک‌ان اتاق کناری می‌پرسد. با شنیدن اینکه یک ایگوانا در اتاق کناری است، اخم می‌کند و با چشم‌های درشت و متعجب می‌گوید: «ایک ایگوانا؟ اصلاً نمی‌تونم خزنده تحمل کنم. سگ‌ها چیز دیگری هستند. غیر از تدی، یک سگ دیگه هم به نام بتی دارم.»

کلینیک‌های بد، غذاهای گران

دختر جوان به‌سمت در اتاق معاینه می‌رود و آرام در را می‌بندد تا حرف‌های ما از اتاق معاینه بیرون نرود و می‌گوید: «شما که گزارش می‌نویسید از کلینیک‌های فرصت‌طلب هم بنویسید. من از این بیمارستان راضی‌ام؛ چون هم قیمت‌هاش خوبه و هم دکترهاش درست و حسابی معاینه می‌کنن و متوجه می‌شن مشکل حیوون چیه. تدی و بتی قبلاً دکتر خصوصی داشتند. یک بار نمی‌دونم چی شد که بتی دستش لنگ می‌زد. چندبار پیش دکتر خصوصی خودش برده؛ داروهای نوشت اما فایده نداشت. هر دفعه هم که می‌رفتم مطبش فقط ۵۰هزار تومن پول معاینه می‌گرفت. تازه این قیمت پارسال بود؛ نمی‌دونم الان ویزیتش چه قدر شده. حالا مسئله پولش نیست؛ مشکل اینه که بعضی از این‌ها فکر می‌کنند می‌تونند پوست طرف رو بکنند! چند جلسه رفتم و یک عالمه دارو تو حلق این بچه ریختم؛ مگه خوب شد! یک مدت توی اینسپار خریدم تا اینبار و پیدا کردم. اینجا یک پسر دیگه که تدی رو برای چک‌آپ آورد، با آزمایش خون و معاینه همه با هم شد ۹۰هزار تومن. قبش باخودم گفتم حتماً می‌شه ۵۰۰هزار تومان!»

اوادامه می‌دهد: «تحریم‌ها روی خورد و خوراک حیوون‌ها و هزینه‌های مراجعان هم اثر گذاشته. یک برند خوراک سگ که همه ویتامین‌ها و کلسیم موردنیاز حیوون رو داره، بسته‌ای ۸۰۰هزار تومان شده؛ غذای ایرانی‌اش هم هست اما اصلاً به درد نمی‌خوره. تدی قبلاً روزی دوبار غذا بخوره و نمی‌تونست مثل قبل براش غذای خارجی بخرم. این از اون سگ‌های خاصه که باید غذای خاص بخوره و نمی‌تونه هر غذایی رو بخوره. برای همین برای تدی و بتی گاهی خودم غذا درست می‌کنم؛ گاهی هم می‌خرم. این‌اشون جگر مرغ و سب‌زمینی و یکم برنج می‌گذارم پخته می‌شه و بهشون می‌دم. گاهی هم با غذا بهشون ماست پروبیوتیک می‌دم.»

وقتی متوجه تعجب ما برای پخت و پز ویژه برای بعضی می‌شود، می‌گوید: «این‌ها سگ‌های وقت‌ها مردم وقتی متوجه می‌شوند دام‌پزشکم سؤالات عجیبی می‌پرسند؛ مثلاً بارها پرسیده‌اند با سوسک‌ها هم دوست هستیم؟! و وقتی می‌فهمند از سوسک می‌ترسم، تعجب می‌کنند. او با خنده ادامه می‌دهد: گفته‌اند دام‌پزشک، نه حشره‌پزشک! مگر نمی‌شود که یک دام‌پزشک از سوسک بت‌رسد؟!

چند خیابان آن طرف‌تر در کنار رستورانی، بوی کباب به مشام دره‌های خیابان و محل رسیده است. کنار در رستوران ایستاده‌اند و چشمشان به در برقی رستوران است تا شاید کسی، باقی مانده غذایش را به آن‌ها و پرندگان و همه حیواناتی که کلمه «خیابانی» پسوند نامشان قرار گرفته است، ببخشند. اصطلاح «گربه‌خیابانی» از یکی از همین کسانی که گربه خارجی دارد، می‌گوید؛ گربه‌هایی که از زن گربه‌های پرشین است یا از اسکاتلند وارد می‌شود. خیلی از ما دوست داشتن حیوانات را در همین خیل‌های خیابانی به حیوانات خیابانی یافته‌ایم؛ دوستی‌خالصانه‌ای که با حداقل کمک ما و قدرشناسی آنها همراه است؛ بدون خرید غذاهای گراف، بدون ویزیت و داروهای گران و بدون خیلی چیزهای گران دیگر... ●

روزنامه شهرامید ورزشک

۱۳ مهر ۱۳۹۸
۷ شهریور ۱۳۹۹
شماره ۲۳۹۰

اشنبه

SHAHKARNEWS.IR

۰۷



زندگیشمارنگ

یک دام‌پزشک:

بعضی وقت‌ها مردم وقتی متوجه می‌شوند دام‌پزشکم سؤالات عجیبی می‌پرسند؛ مثلاً بارها پرسیده‌اند با سوسک‌ها هم دوست هستیم؟! و وقتی می‌فهمند از سوسک می‌ترسم، تعجب می‌کنند